۱۳. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۳/۲۹)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۰) - یکشنبه، ۲۹ خرداد ۱۴۰۱

- پیشگفتار (خلاصه)
- بررسی عبارت وافیة الاصول در تواتر قرائات
- بررسی عبارات شارح کافیه پیرامون تواتر القرائات
- بیان علامه شعرانی پیرامون تعدد قرائات در زمان رسول الله
- تواتر قرائات سبع و وجود طرق شاذ در بیان علامه حسن زاده آملی
- تواتر القرائیه در غیر قرائات سبع و عشر
- شروع ارزش تواتر از صفر

پیشگفتار (خلاصه)

بررسی عبارت وافیهٔ الاصول در تواتر قرائات

> و فی «وافیهٔ الاصول» اتفق قدماء العامّهٔ علی عدم جواز العمل بقراءة غیر السبع أو العشر المشهورة و تبعهم من تکلّم فی هذا المقام من الشیعة و لکن لم ینقل دلیلیعتدّ به، انتهی. و ظاهره جواز التعدّی عنها و یأتی الدلیل المعتدّ به. وفی نسبة ذلک إلی قدماء العامّهٔ نظر لشهادة التتبّع بخلافه.
>
> نعم متأخّروهم علی ذلک، هذا الحافظ أبو عمرو و عثمان بن سعید المدنی...[1]

شاگرد: جمله وافیهٔ الاصول به این صورت است:

> ثم اعلم ـ أیضا ـ أنه وقعت اختلافات کثیرة بین القراء ، وهم جماعة کثیرة ، وقدماء العامة اتفقوا علی عدم جواز العمل بقراءة غیر السبعة أو العشرة المشهورة، وتبعهم من تکلم فی هذا المقام من الشیعة أیضا، ولکن لم ینقل دلیل یعتد به علی وجوب العمل بقراءة هؤلاء دون من عداهم[2]

این دقیقاً معکوس جمله‌ای است که صاحب مفتاح آورده است. «**ولكن لم ينقل دليل يعتد به علی وجوب العمل بقراءة هؤلاء دون من عداهم**»؛ یعنی دلیلی که بر اینکه همین هفت قرائت هست، نیست. یعنی فضای امثال فیض است.

استاد: درست نقل کرده‌اند. یعنی دلیل بر عدم جواز تعدی نداریم. مخصوصاً اینکه قبل از لکن هم فرمایشی دارند.

شاگرد۲: عبارتی که خواندند موید شما است.

استاد: موید صاحب مفتاح الکرامه است. ببینید قبل از لکن مقصود از آن را توضیح می‌دهد. قبل از لکن عدم جواز است.

شاگرد: ایشان می‌گویند «ظاهره جواز التعدی عنها».

استاد: مختار صاحب وافیه است.

شاگرد: مقصود از هولاء در «ولكن لم ينقل دليل يعتد به علی وجوب العمل بقراءة هؤلاء دون من عداهم» چیست؟ یعنی سبع و عشر. یعنی بر وجوب این هفت قرائت دلیلی ندارند، چه برسد به غیر آن.

استاد: نه، دون من عداهم تأکید ایشان است. اگر عبارت ایشان را قبل از لکن بخوانید می‌گوئید «اتفقوا». شما متفق علیه را بگویید، آن وقت معلوم می‌شود که تأکید ایشان روی «دون» است یا روی «عشر» است. بر چه چیزی اتفاق دارند؟

شاگرد: بر عدم جواز عمل بر قرائتی غیر از اینها.

استاد: پس اتفاق بر عدم جواز بر دون اینها است. ایشان می‌گویند دلیلی ندارم که بر «دون» نشود. «دون من عداهم» چون اتفاق است ایشان آن را می‌کوبند. همین را می‌گویم. شما قبل از «لکن» را نمی‌بینید. قبل از «لکن» اتفاق بر دون این عشر است، نه بر اینها. فقط در دو کلمه «ذلک» اضطراب بود. باز من نگاه کردم. فوقش این است که «ذلک» دوم را به خلاف آن می‌زنیم. دراین‌صورت عبارت ازاین‌جهت هم درست می‌شود. عبارت به این صورت می‌شود: «و في نسبة ذلک إلی قدماء العامّة نظر لشهادة التتبّع بخلافه. نعم متأخّروهم علی ذلک»؛ یعنی علی خلافه. «لشهادة التتبّع بخلافه»؛ این خلاف، یعنی جواز تعدی. «نعم متأخّروهم علی ذلک»؛ چرا نعم می‌گویند؟ مقابل تأمل است. می‌گویند نسبت به قدما تأمل است. اما نسبت به متاخرین محکم است. یعنی تاملی در آن نیست. نه اینکه دو تا شود. دراین‌صورت عبارت از این ناحیه مشکلی ندارد.

شاگرد: یعنی متاخرین بر خلافش هستند؟

استاد: «و في نسبة ذلک»؛ که وافیه فرمودند،«إلی قدماء العامّة نظر لشهادة التتبّع بخلافه. نعم متأخّروهم علی ذلک»؛ اما نسبت به متاخرین نظری نیست، بلکه قطعاً آن را می‌گویند و بعد عباراتشان را می‌گویند.

شاگرد: یعنی جواز تعدی را می‌گویند؟

استاد: بله. یعنی «ذلک» دوم به خلاف می‌خورد. اگر عبارت به این صورت باشد از اضطرابی که در «ذلک» بود در می‌آید. این چیزی است که به ذهن من می‌آمد. ولی اصل اینکه این دو «ذلک» عین هم نباشند، وجود دارد. ما چیزی که از صاحب وافیه می‌فهمیم همین است. شما هم عبارت را در وافیه بخوانید. قبل از آن اتفاق را بر عدم جواز تعدی می‌آورند. بعد می‌گویند دلیل معتد به بر عدم تعدی دون من عداهم نیست. ایشان می‌خواهند روی «دون» تأکید کنند. یعنی اینها واجب هستند دون من عداهم.

شاگرد: مرجع ضمیر هوالاء چیست؟ سبع است.

استاد: بله، اما وجوب اینها دون غیر از آن‌ها است. چرا؟ چون اتفاق آن‌ها بر دون بود. «لکن» استدراک از اتفاق است. اتفاق که بر عشر نیست. اتفاق بر عدم تعدی و عدم جواز بود. کلمه عدم را داشت.

شاگرد: یعنی صاحب مفتاح الکرامه می‌گوید می‌تواند بیشتر از هفت تا هم باشد. اما شروع متن وافیه در این است که آیا می‌توانیم به کتاب تمسک کنیم یا نه. می‌گوید دو قول است. یک قول شاذ است که می‌گوید اینها متواتر نیست. یک قول مشهور هم این است که می‌گوید قرائات متواتر است. جلوتر می‌آید و این اختلاف را بحث می‌کند. بعد از بحث کردن از این اختلاف این جمله را می‌آورد. اصلاً ادبیاتش این نیست که قرائات بیشتر از این متواتر است. فضای آن فضای لغزنده‌ای است که ما نمی‌توانیم تعیینی تکلیفی کنیم. در این فضا دلیل معتد به بر همین ها هم پیدا نکردیم، چه برسد به غیر آن. من که جمله را می‌خواندم به این صورت فهمیدم. یعنی ایشان می‌گوئید فضا مغبر است اما چون به ما اجازه داده‌اند که عمل کنیم، عمل می‌کنیم.

استاد: اگر به این صورت باشد باید بگوئید «اتفقوا علی وجوب العمل بهوالاء دون من سواهم».

شاگرد: ایشان می‌گویند «والحق : أنه لا أثر لهذا الاختلاف ، إذا الظاهر تحقق الاجماع على وجوب العمل بما في أيدينا». می‌گویند چون ما وجوب عمل به همین ها داریم همین کفایت می‌کند و کارمان را راه می اندازد و این اختلاف که آیا متواتر هستند یا نه؟ خیلی دخیل نیست.

استاد : وجوب عمل که بر عکس مرادشما شد .

شاگرد : ایشان می‌گویند آن چه که برای ما مهم است این است که به اینها عمل کنیم. امام زمان که بیاید به ما نشان می‌دهد که کدام درست و کدام غلط است. ائمه چون به ما گفته‌اند که به همین قرائات موجوده عمل کن، به همان ها عمل می‌کنیم. نیازی نداریم بفهمیم که آیا پیامبر تواتر هست یا نه. فضای بحث ایشان این است.

استاد: اگر محور بحثشان این بود عبارت باید به این صورت شود: «اتفق قدماء العامه على وجوب العمل بهوالاء». چرا این را نمی‌گویند. چرا محور بحث را سر وجوب العمل بهوالاء نمی برند؟! شما عبارت قبل را بخوانید.

شاگرد: ثم اعلم ـ أيضا ـ أنه وقعت اختلافات كثيرة بين القراء ، وهم جماعة كثيرة ، وقدماء العامة اتفقوا على عدم جواز العمل بقراءة غير السبعة أو العشرة المشهورة...

استاد: خب اگر منظور ایشان این بود که این عشر دلیل ندارند، ارتکاز انشاء کننده عبارت چه بود؟ می‌گفت «اتفقوا على وجوب العمل و اقتصار العمل علیها». چرا؟ چون نزد ایشان صاف بوده. لذا می‌گویند شیعه هم از آنها تبعیت کردند. یعنی شیعه تابع عدم جواز است. اتفاقا همینطور هم هست. یعنی در عامه ابن جزری را داریم که می‌گوید صحت سند کافی است. من تا الآن که خدمت شما هستم، تا این زمان از علماء شیعه یک نفر نداریم که بگوید صحت سند کافی است. یعنی کفایت صحت سند تنها در اهلسنت است. علماء شیعه بالاتفاق می‌گفتند صحت سند معنا ندارد، بلکه قرآن باید متواتر باشد. لذا وقتی شهید خواستند سبع را به عشر برسانند فرمودند «لثبوت تواتره». نگفتند «لثبوت صحة اسانیده». این از اختصاصات است. ابن جزری هم که صحت سند را گفت، شاگردش که شرح طیبة النشر –ونیری- را نوشت، می‌گوید «قول حادث شاذ»، سریع دوباره به تواتر بر گرداند. یعنی ونیری گفت این حرف ابن جزری را کنار بزنید و دوباره با قاطبه علماء شیعه همراه شد که می‌گویند مسأله قرآن باید با تواتر ثابت شود.

منظور اینکه فاضل تونی به این توجه دارند که اینها متواتر هستند و علماء هم گفته‌اند. آن چه که از مقصود ایشان مهم است این است که یک قرائاتی هست که جزء اینها نیست. آن چطور؟ می‌گوید اتفقوا على عدم جواز. اصلاً بحث را سر عدم جواز می‌برد.

شاگرد: عبارت فاضل تونی به این صورت نیست. چون بعد می‌گوید: «والبحث لنا في الاختلاف الذي لا يختلف به الحكم الشرعي.وأما فيما يختلف به الحكم الشرعي. فالمشهور: التخيير بين العمل بأي قراءة شاء العامل. وذهب العلامة إلى رجحان قراءة عاصم بطريق أبي بكر ، وقراءة حمزة[3]». اصلاً خود این فضا، فضای است که یک قرائت درست است و بقیه غلط است.

استاد: معروف از علامه که خلاف این است. یکی از موارد تعجب است با همین عبارت قبلی ایشان. علامه می‌گوید قرائت حمزه سخت است.

شاگرد: من می‌خواهم ذهنیت فاضل تونی را بگویم. ذهنیت ایشان این است که علامه هم تنها یکی را ترجیح داده است. فضای ایشان فضای پذیرش نیست.

استاد: تخیری پذیرش نیست؟!

شاگرد: تخیری بین عمل است. می‌گوید چون ائمه ما به ما اجازه دادند که عمل کنیم، ما هم عمل می‌کنیم. اگر امام زمان بیاید به ما می گوید که کدام درست و کدام غلط است. فضای متن این است. من اینطور برداشت کردم.

استاد: مانعی ندارد. ایشان ۱۰۷۰ است. یعنی فضای بحث ایشان همان فضای فیض و مجلسی اول است. در اینها مشکلی نیست. صحبت در این است که وقتی آن جا می‌گوید «لم یعتد دلیل» یعنی بر خود اینها؟! چطور بعد می‌گوید از این ناحیه اجماع هست و از حیث عمل مشکلی ندارید؟!

شاگرد: قبل از آن گفته وقتی امام زمان بیاید برای ما حل می‌کند. یعنی ائمه آن را به امام زمان واگذار کرده‌اند. یعنی ائمه به ما اجازه داده‌اند که به همه قرائات عمل کنیم اما وقتی خود امام زمان بیاید به ما می‌گوید که قرائت درست چیست. در این فضا عمل به همه آن‌ها درست است.

استاد: شما «تابعهم فقهاء الشیعه» را چطور معنا می‌کنید؟ یعنی بر عدم جواز تعدی از عشر تبعیت کردن یا وجوب عشر و سبع؟

شاگرد: عدم تعدی.

استاد: تمام شد. پس ببینید شما محور سخن ایشان را عدم تعدی می‌گیرید. یعنی می‌گویید ایشان می‌گویند نمی‌توانید از عشر بالاتر بگیرید.

شاگرد: ایشان می‌گویند همه قبول دارند که بیشتر از هفت تا و ده تا نیست. حال سراغ هفت و ده می‌آیند و می‌گویند در اینها هم معلوم نیست که تواتر باشد. ابتدا می‌گویند علماء اتفاق دارند که بیشتر از هفت و ده اصلا جایز نیست. علماء شیعه هم این را قبول دارند پس این کنار، بعد سراغ این می‌روند و می‌گویند دلیلی بر هفت و ده هم نیاورده اند.

استاد: «و لم اقف له و لهم علی مستند یمکن الاعتماد علیه». من آن دومی را قبول دارم. حرف شما خوب است. چون قبل از آن دارند توضیح می‌دهند. اما «لم یعتد دلیل» اول هم همین است؟! خیلی تفاوت می‌کند. «لم ینقل عنهم دلیل یعتد»، با این‌که «لم اقف لهم علی مستند یمکن الاعتماد علیه شرعا».

شاگرد۲: اتفاقا ادامه جمله به نفع شما نیست. در آخر دارد «و الامر فیه سهل لعدم تحقق محل التوقف». یعنی گویا دارد قضیه شرطیه را بحث می‌کند که اگر در آن‌ها تناقضی بود باید چه کار کنیم. ولی ذهن ایشان صاف است که ما مشکلی نداریم که محل توقف را داشته باشیم.

استاد: که کارمان گیر بکند . حال باز نگاه می‌کنیم.

---

[1]مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج۷ص۲۱۱

[2] الوافية في أصول الفقه ص۱۴۸

[3]همان ۱۴۹

بررسی عبارات شارح کافیه پیرامون تواتر القرائات

شاگرد: عبارات شیخ رضی را هم نگاه کردیم. یک جمله ایشان تواتر قرائات سبع است، جمله دیگر ایشان «لا نسلم تواتر القرائات» است. در حاشیه هم جمله‌ای دارند؛للرضي رأي في الفصل بين المتضايقين أدّى إلى إنكاره لتواتر القراءات كما في باب الإضافة. یک جمله دیگری دارد که علی فرمایش شما است. یعنی کسانی که مخالف تواتر هستند اینگونه نمی‌گویند که از این هفت قرائت، دو قرائت متواتر است و دو مورد از آن‌ها را هم شک داریم. شما به این صورت برداشت کردید که او در دو قرائت تردید می‌کند. تردید او در قرائت حمزه و ابن عامر دلیل نمی‌شود که هر هفت تا را منکر شود. قبلش می گوید قرائت ابوعمرو این است و قرائت فلان این است بعد می گوید: «ولا شك أن كل واحد كل واحد في مقام الشذوذ».

استاد: کل واحد که قبل از آن گفته است نه کل واحد من السبعة. کل واحد از آن هایی که قبلاً می خواسته در کند. در فدکیه مطالبی را از شیخ رضی آورده‌ام. شاید بالای پانزده مورد باشد. خیلی جالب است. اهل ادب اگر بخواهند استشهاد نحوی کنند، به قرن دوم و سوم هجری استشهاد می‌کنند؟! نمی‌کنند. در شرح رضی حتی به قرائات شاذه مکرر استشهاد می‌کنند. یعنی در ذهن ایشان این است که این قرائت برای این نیست. او که هرگز نمی‌گوید حمزه که برای نزدیک دویست است چنین قرائت کرده. اگر قرائت او بود که شاهد نحوی نمی‌شد. من اینها را آورده‌ام. مراجعه کنید. خود رضی موارد دیگری را برای تأیید قرائات می‌آورد. یک جا می‌گوید نمی‌شود که دو قرائت متنافی هم باشند. اگر اجتهاد محض است که کلام خدا نیست، لذا مشکلی ندارد یکی با دیگری متناقض شود. او هم از دیگران نقل می‌کند و چیزی نمی‌گوید. به عنوان قبول این حرف جلو می‌رود.

نمی‌دانم این نسخه‌ها از اهل‌سنت است یا نه، در دو-سه مورد که اسم امیرالمؤمنین را می‌آورد می‌گوید رضی الله عنه! یا کرّم الله وجهه. نمی‌دانم اهل‌سنت از نسخه ایشان استنساخ کرده‌اند و خودشان به این صورت تغییر داده‌اند.

رجحان قرائت عاصم به طریق ابوبکر و ابو عمرو نزد علامه حلی

شاگرد۲: کلام علامه به این صورت است: «إنّ أحبّ القراءات إليّ قراءة عاصم بطريق أبي بكر و ... [1]».

استاد: بله، معروف است. می‌گوید که قرائت حمزه را من دوست ندارم. تعجب است که صاحب وافیه به این صورت گفته‌اند.

شاگرد۲: قبل از آن هم می‌گوید قرائت ابن مسعود جایز نیست.

استاد: بله، صریحاً می‌گویند. راجع به استدلال‌های علامه حلی در مورد قرائات در فدکیه صفحه ای هست. هر چه عبارات ایشان بوده را من در آن جا آورده‌ام. شما هم به هر چه برخورد کردید ارسال کنید. بعداً این‌ها جمع می‌شود برای تحقیق طلبگی نافع است. اصالً من به این نحو گذاشته‌ام تا شما هر چه مطالعه می‌کنید ارسال کنید تا در آنجا دیده شود. همچنین برای محتسب ابن جنی اینچنین است. خیلی جالب بود. من که از اَنس برای او شاهد آورده بودم، ایشان در المحتسب دو شاهد دیگر می‌آورد. یعنی سه شاهد روشن دال بر این است که انس خودش همینطور مرادف می گفته. بعد ابن جنی می‌گوید ای وای این‌ها به‌راحتی در کلام خدا دست می‌بردند و مرادف می‌آوردند؟! معلوم می‌شود حتی ابن جنی که در ۳۹۰ وفات کرده –صد سال بعد از ابن مجاهد- در این صد سال زمینه کار خیلی عوض شده بود. بعد می‌گوید حسن ظن به انس این است که در کلام خدا دست نمی برده و این‌ها را شنیده بوده. اصالً خلاف ظاهر بیّن حرف انس است. ابن جنی حاضر نمی‌شود در آن زمان [مرادف آوردن را] به انس نسبت بدهد. بعد از آن زمان همینطور جلو آمده است.

اگر این شواهد را- 12 مورد را که عرض کردم- جلوی چشم ابن جنی بگذارید قاطع می‌شود که انس این کار را می‌کرده. یعنی شواهد نداشته. بعد می‌گوید حسن ظن به انس این است. این‌ها خیلی نکات مهمی است که شواهد محو شده بود. یعنی اصالً برای بعدی ها یک چیز باور نکردنی است.

ابن حزم می‌گوید این‌که مالک گفته هر کسی می‌تواند هر جوری قرآن را تلاوت کند و مرادف بیاورد، نیتش خیر بوده، اما اگر متوجه لازمه حرفش بود کافر بود. ببینید ابن حزم مالک را تکفیر می‌کند. و حال این‌که اصالً آن زمینه در ذهن او نبوده که در آن زمان چه خبر بوده. مالک در زمانی این را می‌گوید که این‌ها عادی بود. ده-دوازده شاهد را یک جا خدمت شما گفتم. از شافعی، از مالک، از ابو حنیفه، از زهری، از واصل بن عطاء و از سائرین.

شاگرد: من مقام فهم مراد نجم الدین رضی هستم. اصالً به صحت و کذب آن کاری ندارم.

استاد: ایشان به قرائات استشهاد نحوی می‌کند.

شاگرد: فقط سؤال این است که آیا ایشان تواتر القرائات را منکر است یا نه. توضیح دیروز شما این بود... .

استاد: من گفتم آن جایی که از نظر نحوی تیر ایشان به سنگ می‌خورد، می‌گوید اگر از پیامبر خدا و وحی بود من حرفی نداشتم. در آن جا آورده‌ام، یک جا می‌رسد و می‌گوید چه کار کنیم؟ این از نظر نحوی درست نیست اما مشهور قراء چنین خوانده‌اند. می‌گوید چاره‌ای نداریم که توجیه کنیم. آن جایی می‌رسد که مقابلش تنها یک قاری است، می‌گوید که تو اشتباه کرده‌ای، ما که تواتر را قبول نداریم. اما آن جایی که به قرائات مشهوره و خلاف حرف خود می‌رسد می‌گوید اینجا چه کاری کنیم؟ از طرفی هم که کلام خدا است، شروع به توجیه کردن می‌کند.

شاگرد: برداشت من از فرمایش دیروز شما این بود که وقتی می‌گویند «لانسلم تواتر قرائات السبع» یعنی یکی از آن‌ها را قبول نداریم. این یک فهم است.... .

استاد: می‌گوید آن چه که من با آن درگیری دارم کلام خدا نیست. اما این‌که بگوید کل واحد من السبعه فی کل واحد من قرائاته، -که قرائات سبع هم در آن می آید- متواتر نیست. یعنی سالبه کلیه. به نحو سلب کل.

شاگرد: از فرمایش شما دو معنا در ذهن من است. نمی‌دانم منظور شما کدام یک از آن‌ها است. یک معنا این است که فرض می‌گیریم که از این هفت قرائت مثلاً کسائی متواتر نیست.

استاد: نه، اسمی نمی‌برد.

شاگرد: پس منظور شما این است که اگر این سبعه با هم اختلاف کردند و یکی از آن‌ها شاذ شد... .

استاد: نه، ایشان می‌گوید من مانعی ندارم که در یک جا هفت قاری هفت جور قرائت کنند و شش مورد از آن‌ها متواتر باشد، اگر من دیدم هفتمی آن‌ها غلط است، من در آن تواترش را قبول ندارم. یعنی چون به یکی اشکال می‌کنم منکر تواتر شش تای دیگر –اگر باشد- نیستم. این اگر خیلی مهم است.

شاگرد: ایشان عملاً در متن خود به‌غیر از ابن کثیر همه را زیر سؤال برده است. یکی از آن‌ها حمزه...

استاد: یک قرائت حمزه را زیر سؤال برد.

شاگرد: یعنی بقیه قرائات حمزه متواتر است؟

استاد: بله، به او نمی‌توانید نسبت دهید.

شاگرد: ذهنیت او را می‌خواهم ببینم.

استاد: ذهنیتش همین است.

شاگرد: ذهنیتش این است که معلوم نیست این‌ها متواتر باشد. هرکجا به هر کدام رسیدم و دیدم که جور در نمی‌آید می‌گوید معلوم نیست متواتر باشد. یک جا به حمزه می‌رسد، یک جا به ابو عمرو می‌رسد و... .

استاد: من که مخالف این نیستم. صحبت ما سر این است که به او نسبت می‌دهیم که در سبع به‌صورت می‌دانی متواتر ندارید. این خیلی تفاوت می‌کند. او می‌گوید من کجا این را گفتم؟! من این را عرض می‌کنم و الا در فرمایش شما مشکلی ندارم. این نکته ظریفی است. و لذا خیلی‌ها که به اینجا می‌رسند همین‌طور از این نکته عبور می‌کنند و می‌گویند رضی می‌گوید من تواتر سبع را قبول ندارم. درحالی‌که این اصلاً لازمه حرف او نیست.

شاگرد: مبنائاً به این صورت می‌شود که او تواتر سبع را قبول ندارد. در حالت عادی کسی با تواتر مخالفت ندارد. به قول شما کسی آمده بگوید «دین» در «مالک یوم الدین» متواتر نیست؟! تمام کسانی که مخالف تواتر سبع هستند می‌گویند هر کجا اختلافی پیش آمد، من نمی‌توانم بگویم چون تواتر است من حتماً آن را قبول می‌کنم. در اینجا هم ایشان همین‌طور جلو می‌روند. در اینجا وقتی این گیر پیدا کرد، این را قبول نمی‌کند. در آنجا آن گیر پیدا کرد، آن را قبول نمی‌کند.

استاد: مثال آن را عرض کنم. الآن از رضی می‌پرسیم شما که تواتر سبع را قبول ندارید «مالک» و «ملک» در کنار هم برای شما متواتر هست یا نیست؟ او می‌گوید نه؟! ما به او نسبت می‌دهیم که او می‌گوید نه. تلقی ما این است که می‌گوید نه. کما اینکه زمخشری می‌گوید اصلاً باید دو نماز بخواند؛ لا تبرء ذمته. من در جاهای دیگر پیدا نکردم. اولین کسی که ایشان نقل کرده‌اند صاحب حدائق است که ایشان هم از طرف استادشان به نحو حکایت نقل می‌کنند. من از حدائق در کلمات زمخشری‌آورده‌ام. اما اینکه مأخذ آن از کتاب‌های خودش کجاست، پیدا نکردم. ایشان اساس البلاغه دارد، المفصل دارد، کشاف دارد. یعنی زمخشری هم همین است.

شاگرد: فرمایش شما این است که مبنای نجم الائمه این نبود که تک قرائتی جلو برود. این را من کامل قبول دارم .

استاد: بله، من همین را میخواهم بگویم.

---

[1]منتهی المطلب: ٢٧٣ في الفرع السادس: يجوز ان يقرأ بأيّ قراءة شاء من السبع لتواترها أجمع و ال يجوز أن يقرأ بالشاّذ و ان اتّصلت روايته لعدم تواترها و أحبّ القراءات إليّ ما قرأه عاصم من طريق أبي بكر بن عيّاش و قراءة أبي عمرو بن أبي العلاء فانّهما أولى من قراءة حمزة و الكسائي لما فيهما من الإدغام و الإمالة و زيادة المدّ و ذلك كلّه تكلّف و لو قرأ به صحّت صلاته بلا خلاف.

بیان علامه شعرانی پیرامون تعدد قرائات در زمان رسول الله

شاگرد: یک وقتی هست که میخواهیم به حرف نجم الائمه احتجاج کنیم و بگوییم او تواتر قرائات سبع را قبول داشته ای نه؟ من میخواهم بگویم کسی که تواتر را قبول ندارد نیازی نیست که حتماً تک قرائتی باشد. من پنج قرائتی ای ده قرائتی هستم اما تواتر سبع را قبول ندارم. فعلاً محل استناد این است که ایشان تواتر را قبول ندارد.

استاد: ببینید کسانی که در بعضی از مسائل کار کرده‌اند، کلماتشان جور دیگری است. وقتی علامه طباطبائی می‌گویند که این قرائات به چه شکل است، کلام کسی است که یک عمر کارش اینها بوده. آن هم در آخر عمر در یک مجلس می‌گویند. مجلس هم ضبط شده و بعد پیاده شده. در آن کتاب تصریح کرده‌اند. من اینها را آورده‌ام. ایشان می‌گویند ما این را از علامه طباطبائی ضبط کردیم و بعد از مجلس آمدیم آن را پیاده کردیم. یعنی چیزی نیست که از حافظه نوشته باشند. وقتی ایشان این را می‌گویند، می‌بینید حرف کسی است که کارش تفسیر بوده. نه اینکه عمرش را در اصول کار کرده باشد و بعد حالت اشتیاق روحی پیدا کند که در قرآن هم قلم فرسایی کند. خیلی تفاوت می‌کند. من دیروز تفسیر منهج الصادقین را عرض کردم.

آقای شعرانی کل منهج را تحقیق کرده‌اند و حاشیه زده‌اند. کل مجمع البیان را تحقیق کرده‌اند و حاشیه زده‌اند و چاپ شده است. صریح عبارت حاج آقای حسن زاده است که در درس هم می‌گفتند. می‌گفتند ما باء بسم الله مجمع البیان را تا تاء تمت نزد آقای شعرانی خواندیم. اینها یک همتی می‌خواهد. شوخی نیست. خب کسی که به این صورت بحث کرده و کار کرده، آمده یک مقدمه‌ای بر منهج الصادقین نوشته است. شما عباراتشان را نگاه کنید. به یک نحو محکمی می فرمایند؛ عباراتشان مثل کسی است که کار کرده است. چون کار کرده به این صورت می گوید. در صفحه چهارم ایشان اختلاف القرائه را مطرح می‌کنند و به زمان خود حضرت می‌برند و از آن جا شروع می‌کنند. می‌گویند:

> **در زمان پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله جماعتی معلم قرآن بودند. از جمله آنان ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود هستند. هر یک مصحفی داشتند و در پاره ای از کلمات و حروف با یکدیگر مختلف بودند و اختلاف آنان را پیامبر می‌دانستند. چون پیوسته قرآن را بر پیامبر عرضه می‌کردند. و هر چه صحیح نبود، منع می‌فرمود.**

از اینجا شروع می‌کنند و این اختلاف و تعدد را به همان زمان می‌برند. عین عبارت مسلک و جواهر که می‌گفتند در آن زمان بود؛ وقتی حضرت می‌خواستند بگویند که مهر خانم تو این است که قرآن را

به او تعلیم کنی، با اینکه اختلافات بود حضرت تعیین نکردند. پس تعیین نیاز نیست. شیخ طوسی فرمودند و در مسالک هم فرمودند. از جاهایی که مرحوم شیخ در مبسوط فرمودند نیز همین بود. ایشان اینها را میگویند ولو بهصورت متنی نیست.

اختلاف مصاحف عنوان دیگری است. بعد مدارک قراء را ذکر میکنند. آیا مدارک قراء اجتهاد است؟ محکم میگویند که اصلاً اینطور نیست که مدارک قراء اجتهاد باشد. میگویند «القرائه سنة متبعة». قاری تا از استادش نشنیده بود نمی گفت. این صفحه هشتم مقدمه منهج است. کتاب ایشان در نرمافزار مجموعه آثار علامه شعرانی هست. اینها در آن جا هست اما تصویری است. یعنی از این صفحات عکس گرفتهاند. این مقدمه را دارد ولی بهصورت عکس است.

آن چه که منظور من است این است: بعد از مدارک القراء به تواتر قرائات سبع میرسند. خیلی خوب این بحث را مطرح میکنند. میگویند ما در اینجا دو بحث داریم.

«دو مطلب بیان کردیم. یکی آنکه قراء سبعه و غیر آنان خود اعتماد بر متواتر کردهاند». یعنی همان احتمالی که ما الآن میخوانیم و صاحب مفتاح الکرامه میگویند. ایشان هم همین را میگویند اما همین بحث را شخصی مثل صاحب جواهر میگویند «توجس بلدریه»؛ یعنی چرا شما میگویید عاصم از متواتر زمان خودش برای ما میگوید؟! بعد هم شروع میکنند بهدلیل آوردن. البته دلیل های ایشان میتواند مورد مناقشه باشد. اگر هم خواستید بعداً بحث میکنیم. اما تواتر را در این ناحیه بیان می کنند.

بعد حدیث «نزل القرآن علی سبعة احرف» را مطرح میکنند. دو-سه مطلب خوب دارند. اینها برای آقای شعرانی است. کسی که بهعنوان استاد مجمع البیان از باء بسم الله تا تاء تمت. محقق این کتاب هستند. محقق منهج. این را ایشان فرمودهاند. من این را ندیده بودم؛ زحمت کشیدهاند در ده جلد کتاب نصوص فی علوم القرآن را نوشته اند. در جلد نهم این بود و من به دنبالش رفتم.

تواتر قرائات سبع و وجود طرق شاذ در بیان علامه حسن زاده آملی

شاگرد ایشان که در درس مجمع ایشان بودند، در کتاب هزار و یک کلمه در جلد ششم، صفحه دویست و سی و هشت –در نرم‌افزار کلام هست- بیانی دارند. همین در منهاج البراعه علامه خوئی آمده است. چون میدانید تا جلد چهارده‌م و پانزده‌م که ایشان نوشتند و نرسیدند تمام کنند. بقیه آن را حاج آقای حسن زاده تا آخر ادامه دادند. شاید بیست و چهار جلد باشد. مجلدات اخیر آن از ایشان است. ایشان در منهاج البراعه، جلد شانزده‌م، صفحه دویست و هفتاد و پنج. ایشان وقتی شروع می‌کنند شبیه همانی است که چند جلسه قبل عرض کردم؛ مباحثه ما به کارهای مصداقی کردن نیاز دارد. مانند «یبصط»، «مصیطر»، «ضُعف». اصالًا وائدی دارد که انسان در بحث جلو میرود. دارد می‌بیند که مصداقا فضا به چه صورت است. ایشان هم که درس اینها را خوانده‌اند تا وارد میشوند مثال میزنند.

وقتی مثال ایشان را ببینید، متوجه میشوید که ایشان مثالی انتخاب کرده‌اند که بحث‌های این چند روز ما را جلا میدهد به‌نحوی‌که اشتباهات دهها کتابی را که مسامحات انجام میدهند، رفع کرده‌اند. حال ببینید:

> و مما ينادي بأعلى صوته عناية المسلمين بحفظ القرآن الكريم و حراسته عن كل ما يتوهم فيه التحريف قراءتهم القرآن بالقراءات المتواترة السبع دون الشواذ و لو كان الرواية الشاذة مروياً عن النبي صلى الله عليه و آله لأن اعتمادهم في القراءة و رسم الخط و ترتيب السور و الايات كلها كان على السماع دون الاجتهاد بل نقول:إن كل ما ينتسب إلى القرآء السبعة من القراءات السبع و لم يثبت تواتره لا يجوز متابعته و إن كان موافقا لقياس العربية لأن المناط في اتباع القراءة هو التواتر فما يروى عن السبعة من الشواذ فحكمه حكم سائر القراءات الشاذ مثل أن أمين الاسلام الطبرسي في المجمع قال: قرأ كل القراء- معايش- في قوله تعالى وَ لَقَدْ مَكَّنّاكُمْ في الْأَرْضِ وَ جَعَلْنا لَكُمْ فيها مَعايِشَ قَليلًا ما تَشْكُرُونَ (الأعراف- 12) بغير همز و روى بعضهم عن نافع- معائش-، مدودا مهموزا انتهى. فهذه الرواية عن النافع غير متواتر و إن كان النافع من السبعة، و لا يجوز القراءة بتلك القراءة الشاذة[1]

«لأن اعتمادهم في القراءة و رسم الخط و ترتيب السور و الايات كلها كان على السماع دون الاجتهاد» می‌گویند وقتی فضا، فضای قرآن بود اصالًا اجتهاد نبود. جایش این نبود.

«بل نقول إن كلّ ما ينتسب إلى القرّاء السبعة من القراءات السبع و لم يثبت تواتره الا يجوز متابعته و إن كان موافقا لقياس العربيّة»؛ می‌گوییم پس ایشان هم منکر تواتر هستند! عبارتی بهتر از این می‌خواهید؟! «لأنّ المناط في اتباع القراءة هو التواتر»؛ می‌گوییم شما هم که منکر شدید. اما وقتی مثال می‌زنند می‌بینیم همان دقتی را که من عرض کردم ایشان در مثال مراعات می‌کنند. یعنی مثال را که می‌بینیم، متوجه می‌شویم که همه ما عبارت را بد معنا می‌کنیم که اینها منکر تواتر هستند.

«فما يروى عن السبعة من الشواذ فحكمه حكم سائر القراءات الشاذ مثلاً»؛ وقتی مثال را می‌بینیم متوجه می‌شویم که ما به اینها بد نسبت می‌دهیم که اینها مخالف تواتر هستند.

«مثل أن أمين الاسلام الطبرسي في المجمع قال: قرأ كلّ القراء- معايش- في قوله تعالى وَ لَقَدْ مَكَّنّاكُمْ في الْأَرْضِ وَ جَعَلْنا لَكُمْ فيها مَعايِشَ قَليلاً ما تَشْكُرُونَ (الأعراف- 12) بغير همز و روى بعضهم عن نافع- معائش-، ممدودا مهموزا انتهى. فهذه الرواية عن النافع غير متواتر»؛ ببینید که چقدر خوب شد!یعنی من که نمی‌گویم نافع از قراء سبعه غیر متواتر است، من می‌گویم طبرسی می‌گوید نافع یک قرائتی دارد که همه به او نسبت داده‌اند که «معایش» است، یک روایت از طریق خاصی هم هست که می‌گوید «معائش». می‌فرمایند «هذه الرواية»، نه روایت ورش و قالون. «هذه الرواية عن النافع غير متواتره و إن كان النافع من السبعة»؛ یعنی یک مثالی می‌زنند و به‌گونه‌ای توضیح می‌دهند که مطلبی را که این چند روز می‌خواستم بگویم، به‌خوبی با مثال می‌گویند. یعنی ما نگوییم ابن جزری گفته در سبع ما شاذ داریم. ابن جزری نگفته در قرائات سبع متواتری که او داد می‌زند اینها متواتر است، یکی از آنها شاذ است. او می‌گوید در بین روایاتی که از این سبع است، شاذ هست. ببینید چقدر مطلب تفاوت می‌کند! این عبارت کسی است که از اول تا آخر مجمع را درس گرفته و این جور حرف می‌زند. یعنی مطلب دستش است. اینکه می‌گوید در سبع و عشر شاذ است و شاذ مقبول نیست، منظورش این است. نه اینکه ناقع متواتر نیست.

یکی از فوائد فدکیه این است که به بخش تراجم فدکیه رفتم که وقتی شما مراجعه می کنید همه اسمها ردیف می‌آید. دیروز عرض کردم عثمان بن سعید سه نفر هستند. آن جا سر زدم و دیدم آنها را آورده‌اند. عثمان بن سعید ناقب اول، عثمان بن سعید دانی، سومی هم عثمان بن سعید ورش است.

در ادامه ایشان می‌گویند: **«و لا يجوز القراءة بتلك القراءة الشاذة»**؛ ولو برای ناقع است اما چون شاذ است، حق ندارید که بخوانید. می‌گوییم ناقع که از قراء سبعه است، می‌گویند قراء سبعه یعنی چه؟! قرائت خود ناقع باید متواتر باشد، نه اینکه از او هم متواتر باشد. در اینجا تا او یک روایت است. بعد جالبتر به دنبالش می‌روند.

---

[1]منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج۱۶، ص: ۲۷۵

تواتر القرائه در غیر قرائات سبع و عشر

> فان قلت: هل يوجد عكس ذلك في القراءات بأن يكون القارئ من غير السبع كيعقوب بن إسحاق الحضرمي و أبو حاتم سهل بن محمّد السجستاني و يحيى بن وثاب و الأعمش و أبان بن تغلب و أضرابهم و يكون بعض قراءتهم متواترا؟ أقول: و كم له من نظير و لكن من حيث أن تلك القراءة موافقة للقراءات السبع المتواترة فما وافقتها و إلّا لا يجوز الاتكال عليها و قراءة القرآن بها.و إنّما اجتمع النّاس على قراءة هؤلاء و اقتدوا بهم فيها لسببين: أحدهما أنّهم تجرّدوا لقراءة القرآن و اشتدّت بذلك عنايتهم مع كثرة علمهم و من كان قبلهم أو في أزمنتهم ممن نسب إليه القراءة من العلماء و عدّت قراءتهم في الشواذ لم يتجرّد لذلك تجرّدهم و كان الغالب على اولئك الفقه أو الحديث أو غير ذلك من العلوم
>
> [1]

«فان قلت: هل يوجد عكس ذلك في القراءات بأن يكون القارئ من غير السبع»؛ قاری از قرائ سبع نیست.**«كيعقوب بن إسحاق الحضرمي و أبو حاتم سهل بن محمّد السجستاني و يحيى بن وثاب و الأعمش و أبان بن تغلب و أضرابهم و يكون بعض قراءتهم متواترا؟»؛** اینطور میشود؟!

«أقول: و كم له من نظير و لكن من حيث أن تلك القراءة موافقة للقراءات السبع المتواترة فما وافقتها و إلّا لا يجوز الاتكال عليها و قراءة القرآن بها»؛ اینها دنباله بحث است. تعبیر «کم له من نظیر» خوب است! اما بقیه آن را بخاطر وجود اجماع میگویند؟! یعنی میگویند اجماع شیعه بر وجوب سبع هست. عشر هم مختلف فیه است. نسبت به عدم زیادی اجماع است. چه بسا بخاطر این اجماع میگویند که نمیشوند.و الا طبق قاعده متواتر زیاد است و « کم له من نظیر».

شاگرد: اینها توضیحاتی ذیل تعبیر «فان بعض ما نقل عن السبعه شاذ» میشود.

استاد: بله. بعض ما نقل عن السبعة شاذ؛ نه اینکه یعنی بعض القرائة الواحدة المعروفة از یکی از آنها شاذ باشد. لذا شهید در یک عبارت تناقض نمیگویند. ما به آن صورت معنا میکنیم و بعد میگوییم شهید در یک عبارت تناقض گفتهاند. ببینید بحث چقدر دقیق است و چقدر نیاز به کار دارد! وقتی این مثال را میزنیم میبینیم که شهید تناقض نمیگویند. شهید چند دوره قرائت سبع را خواندهاند و قرائت عشر را هم ظاهراً ت سوره یس کار کردهاند. خودشان شرح حال خودشان را نوشته اند. در فدکیه آوردهام. در قرائات سبع دو استاد داشتند. در قرائات عشر هم شروع کردند که تمام نشد. اینها را مینشستند و میخواندند.

شاگرد: عبارتی که ایشان از علامه حلی نقل میکنند در اینجا هست.

استاد: بله، جلوتر می‌گوینـد. من به سهم خودم زیاد گشتم اما پیدا نکردم. مجموعه آثار علامه حلی خودش نرم‌افزار است تا جایی که من گشتم پیدا نشد.

شاگرد۲: شما مطلبی در مورد اینکه اجماع هست بر عدم جواز قرائت متواتری که بیش از ده قرائت است؟ تا جایی که من می‌گشتم در میان قدما کسی نبود.

استاد: اول نصی که دارم از شیخ الطائفه در خلاف است. در صفحه کلمات شیخ الطائفه نص آن را از خلاف آورده‌ام. بعد هم در مبسوط. در خلاف وقتی می‌خواهند حرف کسی را در کنند، ایشان می‌گویند قرائات غیر متواتر قرآن نیست. به عبارت دیگر قید محور صدق قرآنیت را تواتر می‌دانند. من عرض کردم تا زمانیکه ما بحث تواتر را سر نرسانیم اینها مغبر است. یکی می‌گوید این متواتر است و دیگری می‌گوید نیست. یکی می‌گوید در ماعدای عشر متواتر پیدا می شود. درحالیکه تواتر طیف تشکیل می‌دهد. منطق فازی و تشکیکی است. قابل شدت و ضعف است، آن هم چه شدت و ضعفی!

شاگرد: قرائت بیش از ده تا باشد و متواتر باشد، اجماع داریم که جایز نیست؟

استاد: صاحب مفتاح الکرامه «و الحاصل أن أصحابنا متفقون علی عدم جواز العمل بغیر السبع و العشر إلا شاذ منهم[2]» را فرمودند. وقتی هم که می خواهند در مقام خامس بحث کنند می‌فرمایند: «فالدلیل علی وجوب الاقتصار علیها أن یقین البراءة إنما یحصل بذلک لاتفاق المسلمین علی جواز الأخذ بها » و « من المعروف فقد نطقت اخبارنا » به این مطلب و لذا دنباله اش می گویند زمخشری گفته است «ال تبرأ ذمته ».

شاگرد: این اتفاق را از کجا به دست آورده‌اند؟ در میان قدما داریم که اگر قرائتی بالای ده تا باشد، با اینکه متواتر است جواز عمل ندارد؟ من حتی یک نفر را هم پیدا نکردم چه برسد به اجماع.

استاد: منظورتان از قدما چه زمانی است؟

شاگرد: شیخ طوسی آخرین آنها می‌شود. مثلاً در کافی، در کلمات شیخ صدوق پیدا کنیم.

استاد: در آن زمان که اصلاً سبع و عشر نبوده. تازه ابن مجاهد داشته سبع را می نوشته.

شاگرد: خب چطور به قدما نسبت می‌دهند که اجماع دارند؟

استاد: استدلال می‌کنند و می‌گویند قدما می‌گویند بایی آن چه که قرآن است را در نماز بخوانی اما غیر از اینها مشکوک است و متواتر نیست. شهید در مسالک فرمودند که سبع متواتر است. بعد فرمودند بل العشر. بعد فرمودند که در غیر عشر هم تواتر هست. من عبارت را خواندم. اما گفتند «کما حقّق فی محله»؛ یعنی به این صورت معروف نیست. حتی عبارت علامه حلی را نگاه کنید. علامه در اینجا خیلی محکم حرف می‌زند. عجیب است! قاطعانه می‌گویند در مواردی سبع -که عشر است- نماز باطل است. خیلی قاطع می‌گویند.

شاگرد: شاید اصل این حرف از علامه و محقق به بعد آمده باشد.

استاد: من در کلمات محقق اسمی از سبع و عشر پیدا نکردم. ولی در المعتبر عبارتی را پیدا کردم که همین مطلب را می‌گویند اما به این نحوی که مقصود ما است تصریح ندارد. ولی کاملاً در مقابل سائر مطالب این را می‌رساند.

شاگرد۲: آقا می‌فرمایند چطور به قدما نسبت داده‌اند، مثلاً قدما بحث تواتر را داشته‌اند و کسانی که متأخر بوده‌اند تطبیق داده‌اند که تواتر تنها در سبع و عشر است.

شاگرد: آن چیزی که من از آقای شعرانی فهمیدم این است که قرائتی که خارج از ده تا است حتی اگر متواتر هم باشد جواز قرائت ندارد.

استاد: بله، این جزی تصریح می‌کند و می‌گوید که اگر وراء عشر باشد و سند آن هم صحیح باشد، یجب قبوله. یحرم انکاره. با این محکمی می‌گوید. ولو وراء عشر است.

---

[1]همان

[2]مفتاح الکرامة في شرح قواعد العلامة(ط - دار الاحیاء التراث) ج۲ص۳۹۰

شروع ارزش تواتر از صفر

شاگرد۲: مرحوم شعرانی در جای دیگر خلاف آن را می‌فرمایند؛ «ولو کنا فی زمن الائمه و امکننا تحصیل التواتر علی قرائة ابن مسعود مثلاً لجاز لنا اختیاره فی عرض سائر القرائات.

استاد: خیلی واضح است. آن چه که به ذهن قاصر من می‌آید این است که شروع تواتر صفر است. یعنی ارزش تواتر چون هزینه‌بر است در نظام تشابک شواهد و موضوع محور از صفر شروع می‌شود. در خبر واحد از صفر شروع نمی‌شود. ارزش نفسی خبر واحد صفر نیست. به این‌ها خوب دقت کنید خیلی اهمیت دارد. وقتی یک مخبری به شما خبر می‌دهد ابتدا به ساکن نمی‌توانید بگویید ارزش اخبار زید از فلان واقعه صفر است. صفر نیست. در شرائط متعارف هم باشد پنجاه پنجاه است. نقطه شروع ارزش‌گذاری خبر واحد پنجاه پنجاه است. اگر هم مورد وثوق باشد بالاتر می‌رود. اگر محل تهمت باشد زیر پنجاه می‌رود. آیه شریفه فرموده «ان جائکم فاسق بنباء فتبینوا»، نفرموده «فردوا نباءه». بلکه فرموده «فتبینوا». یعنی احتمال زیر پنجاه رفته لذا صبر کنید. چقدر این آیه سر و پا حکمت است! یعنی فاسق باز دارد یک چیزی می‌گوید. صفر که نیست شما آن را کنار بگذارید.

در چنین فضای شما می‌گویید پنجاه پنجاه است. اما تواتر این است که می‌خواهید بگویید عده‌ای تبانی نکرده‌اند و عدد آن‌ها بالا است و به قطع رسیده‌اند. ارزش این پنجاه پنجاه نیست. ابتدا به ساکن بگویید متواتر هست یا نیست! خب پنجاه در صد هست، پنجاه در صد نیست! ابدا! چون در تحقق تواتر هزینه خارجی می‌رود، نقطه ارزش‌گذاری آن صفر است. چرا صفر است؟ بگویید مقداری بیشتر بگویید و یا حداقل بگویید دو درصد است. نه صفر است! چرا صفر است؟! چون از حیث تواتر قوامش به حصول قطع است. از آن طرف مبادی تواتر خبر واحد است. درست است که هر خبر واحد خودش پنجاه درصد است اما خود پنجاه در صد یعنی عدم علم. پس خبر واحد که پایه تواتر است، چون پنجاه درصد است، حتی یک درصد هم نتوانسته برای تواتر، تواتر بیاورد. لذا از صفر شروع می‌شود. این نکته مهمی است.

ما مدافع این نیستیم که مدام تواتر درست کنیم، ابدا! ما تواتر درست نمی‌کنیم. عرض ما این است که تواتر را از نقطه صفر شروع می‌کنیم ولی همه شواهد را نگاه می‌کنیم. شواهد تنها مدوانات نیست. این نیست که فلان شیخ گفته من از شیخم شنیدم. ما همه چیزها را نگاه می‌کنیم. حتی یک نقل تاریخی ساده در کتاب تاریخی را نگاه می‌کنیم. مثلاً ابن خلدون و فلان تاریخ نویس مطلبی را می‌گوید. مثلاً کتاب الاقالیم کتابی قدیمی است، در آن جا می‌روید و می‌بینید این بلاد این قرائت را دارند، بلاد دیگر فلان قرائت را دارند. ما به سند یک مقری چه کار داریم؟! ما حتی در ساده‌ترین چیزها شواهدی می‌آوریم تا بفهمیم فضای یک قرائت چگونه است. در چنین فضای ما دو جور روش تواتر داریم. تا الآن اسم آن را نبرده‌ایم. الآن عرض می‌کنم روی آن تأمل کنید.

اگر ذهن شریف شما از یک بحث استقبال کند، می‌بینید که سؤالات همینطور به وسط مباحثه می‌ریزد. اما اگر تنها این باشد که بگویید شما بگو و ما همه بشنویم... . اما باید کاری کنید که مثال له و علیه آن بیاید. فردا می‌خواهم تواتر قهقرائی و تواتر استقبالی را عرض کنم. شبیه استصحاب قهقرائی. من این اصطلاح را جایی ندیده‌ام، آن را یادداشت کنید. روش پیگیری تواتر دو جور است. روش تواتر قهقرائی و روش تواتر استقبالی. ما می‌خواهیم روش تواتر استقبالی را برای تواترهای قهقرائی مبناء قرار دهیم. و حال این‌که الآن نوعاً برعکس است. یعنی ما با روش

قهقرائی تواتر را جلو میبریم.

والحمد لله رب العالمین